

ابن سینا و اسکندر افرودیسی*

محمد تقی دانش پژوه

به نوشته قاضی صاعد اندلسی در *طبقات الامم* (ص ۲۷) تالمسطیوس و اسکندر افرودیسی و فروریوس صوری از ارجمندترین فیلسوفان به‌شمارند و هر سه به نگارش‌های ارسطو از دیگران آگاه‌تر و به نوشته‌های فیلسوفان دیگر بیناترند. بیهقی در *تتمة صوان الحکمة* (ص ۱۶) می‌نویسد که گویند فیلسوف راستین چهاراند: دو تا پیش از اسلام که ارسطو و اسکندر باشند، و دو تن پس از آن که ابونصر فارابی و ابوعلی سینا هستند. منتجب‌الدین منشی یزدی در ترجمه این سخن بیهقی (ص ۱۷) آنان را «حکماء حقیقی عناصر کردار» خوانده است.

ابن‌الندیم در *الفهرست* (ص ۳۱۳) از اسکندر یاد کرده و داج در ترجمه آن (ص ۹۵۲) می‌گوید که اسکندر از بنام‌ترین گزارندگان ارسطو بوده و در پایان سده دوم و آغاز سده سوم مسیحی دانشگاه لوکئیون را می‌گردانده است.

*. جشن‌نامه دکتر عباس زریاب خویی، یکی قطره باران، به کوشش دکتر احمد تفضلی، تهران (۱۳۷۰)،

به گواهی شهرستانی در *الملل والنحل* (ص ۲۱۷ چاپ سنگی) اسکندر فیلسوفی است بزرگ و در آشنایی با اندیشه و دانش و سخنان ارسطو استوارتر و گفته‌های خود او هم پرمایه‌تر است، و او همه نگارشهای ارسطو را گزارش داد. (نیز ترجمه اصفهانی، ۴۶۶ و خالقداد، ۲: ۲۹۶).

برای سرگذشت او می‌توان نگریست به: *مختارالحکم ابن فاتک*، ص ۲۹۱ و *صوان الحکمة سجستانی*، بند ۱۰۹ و ص ۲۶۱ و *تاریخ الحکماء قفطی*، ص ۵۴ و *طبقات الاطباء ابن ابی‌اصیبه*، ۱: ۶۹ و *نزهة الارواح شهرزوری*، ۱: ۳۰۸ (نیز ترجمه آن ش ۲۴) و *محبوب القلوب اشکوری*، ص ۱۲۰ (نیز ترجمه احمد عریضی اردکانی، ص ۲۹)، همچنین گفتار اشترومایر (Stromaier) در *دائرة المعارف اسلامی* (۴: ۱۳۴).

او را به گواهی سومپلیکیوس در *گزارش آسمان‌نامه ارسطو و سوریانوس* در *گزارش الهی ارسطو شاگرد ارسطوی میتی‌لنی* (Aristoe de Mytilene) که خود گزارنده ارسطوی فیلسوف است خوانده‌اند، و خود او در بندی از *رساله عقل* به یونانی، ۱۱۰/۴ (ص ۵ ش ۴ چاپ عکسی بدوی) که در ترجمه عربی آن هم (ص ۳۶ ش ۱۹ چاپ همین بدوی) دیده می‌شود از این استاد یاد کرده است. پیر تیه (P. Thillet) در *دیباچه دفتر سرنوشت* (Traité du Destin) او چاپ پاریس، سال ۱۹۸۴ (ص ۱۱ و ۱۲ و ۲۴ و ۲۶ و ۳۱) این نکته را روشن داشته و نوشته او بهترین سرگذشت‌نامه اوست و نگارشهای او را هم فهرست داده و خود سرنوشت را در آن به فرانسه درآورده است.

به نوشته سومپلیکیوس او را «گزارنده ارسطو» (اریستتوس اکسگتس) خوانده و گزارشهای او اگرچه برای دانشمندان پس از وی خود نمونه و

سرچشمه‌ای به‌شمار می‌آمده ولی نمی‌دانیم که او در این زمینه نخستین کس است و نوآور یا نه. او چندین نگارش با ارزش ارسطو را گزارش نوشته که همه آنها آموزشی است و نشانه این روش در آنها هویدا است. نگارشهای او را دو دسته دانستند: یکی که گزارش و تفسیر اندیشه‌های ارسطو است که نه‌تای آنها از دست رفته و پنج گزارش او به یونانی اکنون هست و به چاپ رسیده است. دومی ساخته و پرداخته‌های خود او که دوتای آنها از میان رفته و در دست نیست، و چهار نگارش او به یونانی اکنون هست که یکی از آنها پرسشهاست که بر روی هم به بیست و نه گفتار کوتاه می‌رسد. از ده‌تای این دسته تنها ترجمه عربی مانده است.

گفته‌اند که اینها روی هم سی دفتر می‌شود (دیباچه تیه، ص ۷۲-۱۲) در *دایرةالمعارف* آمده که ۳۵ رساله از اسکندر مانده است. ابن ندیم از پانزده نگارش و قفطی از یازده نگارش و ابن ابی اصیبعه از چهل رساله و نه گزارش اسکندر یاد کرده‌اند (*ترانسمیسیون بدوی*، ۹۵-۹۹). تیه در دیباچه سرنوشت او (ص ۵۴ و ۵۵) نام چهل و هفت نگارش او را به فرانسه آورده و گفته که برخی از اینها گویا از خود اسکندر نباشد و به او بسته‌اند و برخی هم شاید در شمارش او با دو نام آمده است و یا همانهایی باشند که در یونانی و عربی هست و او با نام دیگری یاد کرده است. فهرستی که خود تیه آورده و در آنها بررسی کرده گویا از بهترین نوشته‌هایی باشد که من دیده‌ام.

من در *فهرست دانشگاه تهران* (۳: ۳۶۵-۳۷۳) و جاهای دیگر که یاد خواهد شد) و همچنین در *فهرست فیلمها* که یاد خواهم کرد و در *فهرست الهیات تهران* ترجمه‌های عربی این رساله‌ها و نسخه‌های آنها را نشان داده‌ام. فان‌اس (Van Ess)

و گتیه (Gatje) در دو گفتار خود در سال ۱۹۶۶ (ص ۱۴۹ و ۲۵۷) از کار من یادی کرده‌اند.

بدوی در «ارسطو عند العرب» از بیست و دو رساله اسکندر نام برده و دوازده گفتار او را از روی نسخه ظاهریه در ۱۹۴۷ چاپ کرده و در ترانسمیسیون هشت رساله را به فرانسه درآورده است. او در رسائل چاپ بنغازی از مجموعه تاشکند یاد کرده و در همان ترانسمیسیون (ص ۹۴-۹۷) سه مجموعه ظاهریه و اسکوریال و تاشکند را شناسانده است. او در شروح مفقوده ارسطو از مجموعه اسکوریال یادی کرده و ده رساله دیگر اسکندر را از روی همان مجموعه تاشکند به چاپ رسانده است.

در دائرة المعارف اسلامی (۴: ۱۳۴) از اسکندر افرویدیسی و نگارشها و ترجمه‌های عربی آن در گفتار اشترومایر سخن رفته است. اینک از نسخه‌های ترجمه عربی نگارشهای اسکندر که ابن سینا از بسیاری از آنها بهره برده است یاد خواهیم کرد:

۱) جارالله استانبول، ش ۱۲۷۹ که رزنتال (Fr. Rosental) در مجله انجمن خاوری امریکایی سال ۱۹۵۵ (۷۵: ۱۲۳-۱۴) درباره همین مجموعه ده رساله اسکندر را نشان داده، که در آن هست.

۲) ظاهریه دمشق، ش ۴۸۷۱، نوشته ۵۵۸ که در فهرست آنجا و در ارسطو عند العرب بدوی (ص ۵۱) از ده رساله آن یاد شده است.

۳) اسکوریال، ش ۷۹۸ فهرست درنبرگ (فهرست کاسپری ۱: ۱۴۲ ش ۷۹۴) که بدوی در ارسطو عند العرب (۵۵) و تیه در دیباچه سرنوشت

- (ص ۶۴) از هفده رساله آن که به یقین از اسکندر است و از رساله‌های ۱۸ تا ۲۲ آن هم که شاید از اسکندر باشد یاد کرده‌اند.
- (۴) تاشکند، ش ۲۳۸۵ که در فهرست آنجا (۳: ۱۷-۲۴ و ۷۳، شماره‌های ۱۸۹۸-۱۸۸۴ و ۱۹۶۳) و در *شروح علی ارسطو مفقوده فی الیونانیة* از بدوی از هفده رساله اسکندر یاد شده است. بدوی در *ترانس‌میسیون (۹۹-۹۴) و افلوین عند العرب (ص ۵۵ و ۶۳)* از نگارش‌های اسکندر که در ظاهریه و اسکوریال و تاشکند است یاد کرده است.
- (۵) پرینستن، ش ۳۰۸ که در آن رساله *العلّة و حرکتة الكل* (۱۹) و ۶۰۵ که در آن *العقل والمبادی* (۸ و ۹) آمده است. در فهرست ماخ (۲۹۹۲-۲۹۹۴) از آنها یاد شده است (نشریه ۱۰: ۲۹۰).
- (۶) آصفیه، ۳۷۱ که در فهرست مشروح آن (۲: ۲۷۷ و ۲۷۹) از رساله‌های *مبادی الكل موافقاً لمذهب ارسطوطاليس و العقل الهیولانی و المدرک و الفعال* اسکندر یاد می‌هست.
- (۷) خاورشناسی لنینگراد (A 333) که در آن رساله‌های *المادة و العدم و الکون - الهیولی* او آمده است (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۰: ۲۳۳ ش ۲۶ و ۲۷) در فهرست رزن من اینها را نیافتیم.
- (۸) کتابخانه ملی تهران که در شماره ۱۰ و ۳۸۲/۹ (فهرست انوار ۹: ۳۸۴) و ۴ و ۲۷/۳ (همان فهرست ۷: ۲۹) رساله‌های: *العلّة الاولي، الهیولی و انها مفعولة، المادة و العدم و الکون* اسکندر هست، در فهرست انوار در شماره ۳۸۲/۹ دو رساله یکی به‌شمار آمده است.

۹) کتابخانه ملک در تهران که در شماره‌های ۴۶۵۵ (ج ۷: ۴۵۴) یازده رساله و در ۴۳۹۶/۲ (ج ۷: ۳۸۲) یک رساله و در ۵ و ۶۱۳۰/۴ (۹: ۱۸۶) دو رساله هست.

۱۰) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که چندین رساله اسکندر هست و در فهرست آنجا (۳: ۳۶۵-۳۷۳) از نه رساله، نسخه‌های ۲۵۳ و ۳۳۹ و ۳۸۴ و ۴۲۵ و ۴۳۴ یاد شده و در شماره ۵۳ و ۲۴۰/۱/۵۱ و ۱۵ و ۶۲۰/۸/۱۴ نسخه‌های دیگر رساله‌های او آمده است.

۱۱) دانشکده الهیات تهران شماره ۲۴۲ ب و ۲۹۳ ج شانزده رساله اسکندر هست (فهرست آنجا ۱: ۶۷۰-۶۷۲ و ۲: ۲۶۹-۲۷۳).

۱۲) فهرست مدرسه سپهسالار تهران که در مجموعه ۲۹۱۲ آنجا (۵: ۶۳۲-۶۳۴) چهارده رساله هست (فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۳: ۳۶۵).

۱۳) مدرسه خان مروی تهران که در شماره ۶۲۹ آنجا چنانکه خودم از روی آن یادداشت کرده‌ام دو مقاله الهیولی و انها مفعولته و الماده و العدم و الکون آمده است (ص ۷۰ بازپسین سخن فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد ۴؛ فهرست مدرسه سپهسالار ۵: ۶۳۲).

۱۴) آستان رضوی شهر طوس که در شماره‌های ۱۰۲۴/العقل و ۱۰۲۸ مبادی‌الکل اسکندر دیده می‌شود (۴: ۲۵۲ و ۲۵۴).

۱۵) الهیات مشهد که در ش ۱۴۱۰ رساله‌های هیولی و ماده است (۲: ۵۵۵).

۱۶) دانشگاه اصفهان که در ۲۷۱/۱۱ *العلّة الاولي و المعلول و حرکاته و اختلافها* دیده می‌شود (فهرست فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱: ۷۰۷؛ نشریه دانشگاه تهران ۱۱ و ۱۲: ۱۳۶).

۱۷) کتابخانه مجلس تهران که در شماره‌های ۹ و ۶۳۴/۸ (فیلم ۱۴۱۰ دانشگاه تهران ۱: ۵۹۹) دو رساله اسکندر است که در فهرست آنجا (۲: ۳۹۶) یاد شده است، همچنین در ۱۲۱۹ (۴: ۱۶۳ ش ۱۴۲۵) و ۱۹۷۶/۱ (۵: ۴۷۵، العقل) هر یکی یک رساله و در ۴/۲۰۳ ص ۱۵۱-۱۵۳ (۷: ۲۶۵) دو رساله هیولی و ماده و در ۱۲ و ۱۱/۵۰۷۷ (۱۵: ۴۰ و ۴۱) همان دو تا و در ۴۳ و ۴۴ و ۳۸-۳۲/۵۲۸۳ چهار رساله (۱۶: ۱۹۲-۱۸۶) و در شماره ۱۰/۱۳۶۷ طباطبائی رساله عقل است که کامل هم هست.

۱۸) بورسه حسین چلبی، شماره ۹ و ۸۲۳/۸ (۲) برگهای ۱۳۷-۱۳۹ عکس نسخه (۱۳۲-۱۳۵ پ اصل) الفصل خاصه و ماهو و نیز برگهای ۱۳۶ ر - ۱۳۷ پ آن نیز همین موضوع آمده است. اشترن (Stern) در گفتار خود درباره رساله‌ای عبداللطیف بغدادی (۶۲۹-۵۵۷) درباره همین مجموعه در مجله بررسی‌های اسلامی (IS) سال ۱۹۶۲ (۱: ۷۰-۵۳) از این رساله‌ها یاد کرده است. در همین مجموعه است نصیحة حکمیة الحکماء و ذکر سیر افلاطون و ارسطو و ابن‌سینا. (فهرست فیلمهای دانشگاه تهران ۱: ۴۵۸ ف ۳۵۴ برگ ۸۰-۸۲).

۱۹) پاریس ۱۴۸۵ که در آن الحس والمحسوس علی رأی الاسکندر هست. تیه در دیباچه سرنوشت (۵۶) و بدوی در ارسطو عند العرب (۵۵) و

ترانسمیسیون (۹۶) از این نسخه یاد کرده‌اند. من در فهرست و جدا چنین نکته‌ای نیافتم.

(۲۰) برلین ۵۰۶۰ (We 87) که در شماره ۲۳ آن برگهای ۲۱۶ ر - ۲۱۷ پ. مقاله *في الرد علي من يقول ان الابصار يكون بالشعاعات الخارجة من البصر* و در شماره ۲۴ برگهای ۲۱۸ ر - ۲۱۹ ر مقاله *الاسكندر في اللون والي متي هو علي رأي ارسطو آمده* است (فهرست اهلورث). بدوی در *ارسطو عند العرب* (۵۵) و ترانسمیسیون (۹۶) می‌گوید که در فهرست و تس‌شتاین (Wezstein) ۱: ۸۷ چنین یاد شده است. این مجموعه را می‌دانم بیشترش رساله‌های ابن باجه است و می‌گفته‌اند که از دست رفته است. خوشبختانه عکس آن را دیده‌ام و این رساله‌ها در آن هست. مجموعه شماره ۲۰۶ پوکوک در بادلیان (فهرست ۱: ۱۱۷ ش ۴۵۷) که نیز رساله‌های ابن باجه در آن هست و من آن را دیده‌ام بندی دارد بدین گونه: «کتب الی‌الوزیر ابی‌الحسن بن‌الامام» (برگ ۲۱۴ ر) که در آن از برهان منطقی نزد اسکندر یاد شده است.

این بود نگارشهای اسکندر افرویدی که به عربی درآمد و گویا بسیاری از آنها در دسترس ابن‌سینا بوده و او از گزارشهای وی و از اندیشه‌های فلسفی وی ناگزیر آگاهی یافته بود و اگر نوشته‌های وی را با اندیشه‌های ابن‌سینا بسنجیم به‌ویژه در مباحث منطقی و طبیعی و الهی نشانه‌های اسکندری در آنها خواهیم یافت.

ابن سینا در *المبدأ والمعاد* فصل ۴۵ مقاله ۱ (ص ۶۲) از رساله مبادی الكل اسکندر یاد می‌کند. من بر این باورم که اگر به همه نگارشهای ابن سینا بنگریم در آنها به نام اسکندر و یا به اندیشه او که وی از آنها بهره برده است برخوایم خورد.

اینک من از چند مسأله ارزنده فلسفی یاد می‌کنم که این دو فیلسوف بدانها آشنا هستند و دومی از نخستین باید بهره برده باشد.

(۱) *مسأله عقل و خرد* که اسکندر درباره آن گفتاری دارد به نام درباره خرد

یا نئوس (*De Intellectu, Peri Nous*) اگرچه پ. مورو (P. Moraux) در سرگذشت اسکندر در آن شک کرده است. چنانکه تیه در دیباچه سرنوشت (۶۳ و ۶۴) می‌نویسد: ب. ث. بازان (B. C. Bazan) در مجله فلسفی لوون (*Louvain*، شش، ۱۹۷۳ ص ۴۶۸-۴۸۷) می‌نویسد که دلیلهایی که مورو آورده است، رسا نیست. اسحاق بن حنین آن را به عربی درآورد و از این ترجمه اکنون ۱۸ نسخه مانده است:

(۱) جارالله استانبول، ۱۲۷۹ برگهای ۵۸ پ-۶۰ پ.

(۲) دانشگاه استانبول، ۱۴۵۸۱ برگهای ۲۴۳ پ-۲۴۴ ر.

(۳) اسکوریال، ۷۹۴/۱۳ برگهای ۱۱۳ پ-۱۱۸ ر.

(۴) تاشکند، ۲۳۸۵/۹۳ برگ ۳۹۹ ر-۴۰۱ ر (ش ۱۸۹۲ فهرست).

(۵ تا ۷) دانشگاه تهران، ۲۵۳/۹ نوشته ۱۲۷۵ و ۳۳۹/۲۰ که در

فهرست کتابخانه مرکزی (۳: ۴۶۷ ش ۴) با گونه‌ای بررسی از

این دو شماره یاد کرده‌ام و ۷۲۰۸/۱۱ برگهای ۲۱۰ ر-۲۱۵ پ

- (فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۶: ۴۸۸، نیز فهرست فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱: ۴۸۴).
- (۸ و ۹) دانشکده الهیات تهران، ۲۴۲/۵۶ پ و ۲۹۲/۳۰ ج که در فهرست شناسانده شده است.
- (۱۰ تا ۱۲) کتابخانه مجلس تهران، ۶۳۴/۸ نوشته ۱۰۴۳ (۲: ۳۹۶) و ۱۹۷۶/۱ از سده ۱۱ و ۱۲ (۵: ۴۷۵) و ۱۳۷/۱۰ طباطبائی (فهرست نشده).
- (۱۳) فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران، ۲۹۱۲/۵۴ برگهای ۱۷۹-۱۸۱ (۵: ۶۳۳) که دو صفحه افزوده دارد و کامل است (فهرست دانشگاه تهران ۳: ۳۷۰).
- (۱۴) کتابخانه ملی ملک در تهران، ۴۶۵۵/۶۲ (ج ۷: ۴۵۴).
- (۱۵) آستان رضوی مشهد ۱۰۲۴ (۴: ۲۵۲).
- (۱۶) اصفیه هند، ۳۷۱ در یک برگ نوشته ابوالقاسم موسوی ابرقوهی در ۱۰۴۲ (فهرست مشروح ۲: ۲۷۷ و ۲۷۹).
- (۱۷) مغنسیا، ۵۸۴۲/۴ برگ ۳۵۰-۳۶۰ (فان اس ۱۵۲ از روی فهرست آنجا ص ۱۱ ش ۱۳۰ - کراوس در جابر، ۲: ۳۲۵ یادداشتها).
- (۱۸) پرینستن، ۳۰۸ که در فهرست ماخ (۲۹۹۲) از آن یاد شده است.
- متن یونانی آن را ایوو برونس (Ivo Bruns) در برلین ۱۸۸۷ چاپ کرده (تیه ۲۴) بدوی هم از روی آن در شروح مفقوده این چاپ عکس گذارده است.

ژرار کرمونه (Gerar de Cremona) آن را از روی عربی به لاتینی درآورده که ثری (G. Thery) آن را چاپ کرده است (تیه ۲۴).

ترجمه عربی را صدرای شیرازی در *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة*، فصل ۲۵ طرف ۱ مرحله ۱۰ (یازده برگ مانده به پایان جلد یکم در چاپ سنگی تهران ص ۳۰۵ نیز چاپ سربی قم در ۱۳۸۳ در ۳: ۴۲۸-۴۳۳) از روی نسخه افتاده و ناقص گذارده که عبارت در «انماهو» نارساست (سطر بازپسین ص ۴۳۱ چاپ قم) و ناشر هم آن را درنیافته بود.

آن را نخست فینگان (J. Finnegan) در مجموعه دانشگاه قدیس یوسف (Mélanges de l'Université Saint Joseph) مجلد ۳۳ کراسه ۲ ص ۱۵۷-۲۰۲ سال ۱۹۵۶ از روی نسخه‌های اسکوریال و استانبول در جارالله و دانشگاه با دیباچه‌ای به چاپ رسانده و آن را با ترجمه لاتینی هم سنجیده است.

دومین بار عبدالرحمن بدوی در *شروح علی ارسطو مفقودة* در ۱۹۸۶ در بیروت از روی نسخه‌های تاشکند و جارالله و اسکوریال با عکسی از چاپ متن یونانی آن را چاپ کرده است (نیز بنگرید به *ارسطو عندالعرب*، دیباچه بدوی (۵۷).

من در *فهرست دانشگاه تهران* (۳: ۳۶۹-۳۶۷) از این گفتار اسکندر سخن داشتم و نوشتم که آن بخشی است از *کتاب النفس* (پری پسوخس) اسکندر و در آن از سه گونه خرد یاد شده با اینکه در *نفس ارسطو* (فصل ۵ دفتر ۳) از چهار گونه خرد و در *الهی او* (دفتر لام) از خردهای آسمانی یاد شده است و آنچه آنجا گفته‌ام در اینجا نمی‌آورم و این را می‌گویم که کندی و فارابی هم چهارگونه خرد

برشمردند. ابن سینا در *نفس شفا*، فصل ۵ و ۶، مقاله ۵ (ص ۳۵۶-۳۶۱) چاپ سنگی (تهران) از عقلهای هیولانی و بالفعل و بالملکة و مستفاد و از حدس هم یاد کرده است. او در *مبدأ و معاد* (فصل ۴ و ۵، مقاله ۳، ص ۹۶ تا ۱۰۰) و *نجات* (۳۳۳-۳۱۴) و *رسالة نفس* (فصل ۱۴) و *اشارات* (نمط ۳ بند ۱۱ و ترجمه *گواشن*، ۲۲۸-۲۳۳) نیز چنین آورده و در *اثبات النبوة* آیت نور قرآن را به چهارگونه خرد تأویل کرده است.

ابوالفرج ابن الطیب در گذشته ۴۳۵ در رساله کوتاه خود درباره خرد در دو نسخه ملک ۴۶۹۳/۳۳ و دانشگاه تهران ۲۵۳/۱۷ (برگ ۱۰۲ پ نوشته ۱۰۷۶، فهرست ۳: ۳۰۴) از عقل: هیولانی بالقوه، بالفعل، فعال نام برده است. ابن رشد هم در *تلخیص نفس* (۸۷-۷۹) از عقلهای گوناگون و عقل هیولانی تامسطیوس. ابن سینا و عقل مستفاد اسکندر یاد کرده و پیداست که رساله اسکندر را خوانده است. در *رسالة فی العقل والماهیه* از ابوالبرکات بغدادی (فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱: ۶۰۹) من چیزی در این زمینه نیافتم. ابن باجه را *رسالة الاتصال* است که به چاپ رسیده است، در مجموعه برلین (۱۵ و ۵۰۶۰/۱۴ برگهای ۱۷۲ پ - ۱۷۸ و ۱۷۸ پ - ۱۸۰ پ) *رسالة اتصال العقل بالانسان* است و *اما يتعلق بالاتصال فی الدوام و ما يتعلق الکلام فی العقل* که چنین است آغاز و انجام آن: «المعدودات منها ما غیر ذات اعظام کالحروف و ما شاکلها و منها من غیر ذات اعظام - و لذلك اخلق الاشياء الدائمة بالدوام هو الله عز و جل و هو معطى الدوام».

پیداست که دانشمندان ما چهارگونه خرد را از خود ارسطو گرفته‌اند نه از اسکندر چه او سه تا بیشتر نگفته است.

فینگان یاد شده در *یادنامه ماسینیون* (۲: ۱۵۲-۱۳۳) گفتاری دارد به فرانسه درباره فارابی و پری‌نئوس اسکندر افرویدیسی، همچنین در *یادنامه ابن سینا* در انجمن کلکته سال ۱۹۵۶ ص ۱۸۸ و ص ۳۳ دیباچه آن. این را هم می‌دانیم که فروریوس صوری (۳۰۴-۲۳۲) را به نوشته ابن ندیم (ص ۳۵۴ و ص ۳۶۳ چاپ تهران و ص ۶۱۰ ترجمه انگلیسی داج) *کتاب العقل والمعقول* است در ترجمه‌ای دیرینه، *الرد علی سحوس - یا - لنجینوس* (به نوشته داج Longinus) *فی العقل والمعقول* در هفت گفتار به سریانی (نیز فقط ۲۶۷) که همان *Aformai pros le noeta* باشد و آن را به لاتینی *Sententiae ad Intelligibilia* و به فرانسه *Introduction aux Intelligibiles* خوانده‌اند. گویا جز *رساله نفس* که پاره‌ای از آن را کوچ (Kutsch) در *اثولوجیای ارسطو* یافته و در *مجله سن‌ژزف* سال ۱۹۵۴ شماره ۳۱ چاپ کرده است. و اوراست دفتری در آشتی میان اندیشه‌های ارسطو و افلاطون (درست مانند *الجمع بین‌الرأیین فارابی*)، ابن سینا در *الهی شفاء اشارات* گویا به این دو دفتر می‌نگریسته است.

بنگرید به: *اشارات*، نمط ۷ بند ۶ و ۷ ص ۱۷۸ و ۱۸۰ و ترجمه گواشن ۴۴۲ و ۴۴۸؛ *الهی شفاء*، (۲: ۵۹۸ چاپ سنگی و ص ۳۶۹ مصر)؛ *مبدأ و معاد* ص ۶؛ *نفس ارسطو* ۲: ۷ بند 17 b 431 و ۳: ۸ همین بند 29-20؛ *دیباچه المدخل شفاء* ص ۴۸؛ *دیباچه ایساغوجی* ترجمه تریکو ص ۶؛ ترجمه انگلیسی تهافت ابن رشد ۲: ۶ و ۱۰۰؛ *تاریخ فلسفه برهیه* ۱: ۴۷۱ و *تاریخ فلسفه ریو* Riveaud ۱: ۳۴۱ در *دیباچه پرهیز فروریوس* ص ۱۵ و ۷۹ یادی از آن نیست؛ *دیباچه ایساغوجی* چاپ اهوانی در ۱۹۵۲ ص ۳۷.

ابن سینا در *اشارات آشکارا از العقل والمعقول* فرفورئوس یاد می‌کند و از آن خرده می‌گیرد. فینگان در آن گفتار می‌گوید که ژیلسون ریشه اندیشه فیلسوفان خاوری را سخن اسکندر در رساله عقل می‌داند ولی ابوریده در دیباچه رساله عقل کندی از وی خرده گرفته که چنین نیست. فینگان هم از ابوریده پیروی کرده و دور می‌بیند که گفتار اسکندر در آنان اثر کرده باشد بلکه ریشه اندیشه آنان همان گفته ارسطو می‌باشد، چه رساله عقل اسکندر در روزگار ابن سینا شناخته شده و روایی پیدا کرده بود. آنجا که وی از اندیشه فرفورئوس یاد می‌کند و از رساله عقل او خرده می‌گیرد گویا از آن رساله عقل اسکندر را می‌خواهد نه از آن فرفورئوس را، گفته اسکندر در اندیشه فارابی هم راه نیافته بود. آنگاه او از رساله عقل فارابی و آراء مدینه فاضله او گواهی‌هایی می‌آورد و سخن اسکندر و فارابی را درباره چهار عقل باهم می‌سنجد و در آن به ژرفی می‌نگرد. افسوس که رساله فرفورئوس در دست نیست تا بتوان در این زمینه درست داوری کرد و ما تنها رساله اسکندر را داریم و پیداست که ابن سینا از سخنان ارسطو بیشتر بهره برده تا گفته اسکندر. فینگان در *یادنامه ابن سینا* چاپ کلکته (ص ۱۸۷-۲۰۳) درباره خرده‌گیری ابن سینا از فرفورئوس گفتاری دارد.

مسأله عنایت و تدبیر با پیش‌بینی (Providence, Vorsehung) که اسکندر درباره آن رساله‌ای دارد و متن یونانی آن در دست نیست ولی ترجمه‌ای که ابوبشر متی بن یونس قناتی یا غسانی (۳۵۹-۲۵۶) از ترجمه سریانی آن به عربی کرده است در دو نسخه‌ای برای ما مانده است: یکی در جاراالله استانبول، 1279 IX1 در برگهای ۴۴ پ - ۵۱ ر (گفتار روزنتال ص ۱۷) دومی اسکوریال 798/18 برگهای ۸۷ پ - ۱۰۰ ر؛ فان اس در گفتار ۱۹۶۶ خود (ص ۱۵۱ ش ۱۸ و تیه در

دییاجه سرنوشت / اسکندر سال ۱۹۸۴ (۶۷ و ۷۰) و در گفتار خود در ۱۹۶۰ و پینس در دنباله گفتار خود در ۱۹۶۱ از آن یاد کرده‌اند. این رساله را هانس یوشن رولاند (H. J. Ruland) در ۱۹۷۶ با ترجمه آلمانی و فهرستها و دییاجه‌ای همراه با *التدبیرات الفلکیة و الاستطاعة* اسکندر از روی دو نسخه یاد شده با بهترین روشی چاپ کرده و رساله دکتری اوست. چاپی که بدوی از *الاستطاعة* از روی نسخه تاشکند کرده است ناقص است و می‌رسد به سطر ۹۰ صفحه ۲۰۳ چاپ رولاند.

در آغاز رساله عنایت از اندیشه دموکریتس و اپیکورس و فیلسوفان نوین در این باره یاد شده است. در آن از مسأله عنایت و تدبیر به خوبی کاوش شده آن هم به روش یونانی نه به روش خداپرستان سامی و دانشمندان ما. تیّه مل نویسد (ص ۶۵) که بندی از متن یونانی آن را کوریلوس (Cyrille) آورده پس آن از اسکندر خواهد بود.

من در دییاجه نجات ابن سینا (ص ۸۱-۸۴) از عنایت سخن داشتم اکنون چندین نکته دیگر درباره آن می‌آورم:

اسکندر را رساله دیگری است به نام سرنوشت یا *Du Destia* به یونانی پری ایمارمنس *Peri Eimarmens* و به لاتینی *Defato a Imperatores* در سی و نه بند که برای دو امپراطور سپتینوس سوروس و انتونین کاراکالا میان ۱۹۸-۲۰۹ نگاشته و در آن از سرنوشت از دید ارسطو و از علیت و آزادی انسان و پیوستگی این با آن سخن داشته است. ترجمه لاتینی آن را تیّه در ۱۹۶۳ چاپ کرده و متن یونانی آن را برونس (Bruns) به چاپ رسانده است. همان تیّه یونانی آن را با ترجمه فرانسوی و با سرگذشت و فهرست نگارشهای اسکندر در ۱۹۸۴ به روش

دانشمندان در پاریس چاپ کرده است (دیباجه همین چاپ ۶۲ و ۶۴ و ۱۲۷). این رساله به عربی درنیامده و ابن ابی اصیبعه از آن یادی نکرده است و گویا دانشمندان ما از آن هیچ آگاه نبوده‌اند.

می‌دانیم که گفتگو از سرنوشت یا قضا و قدر و عنایت یا پیش‌بینی بیشتر از آن دانشمندان سایبانی یا رواقی است که پیشرو آنان زنون کیتیومی است که در ۳۳۶ پیش از مسیح زاده و در بیست و دو سالگی در ۳۱۱ و ۳۱۲ به آتن رفته بود و در ۹۸ سالگی در ۲۳۸ درگذشت. از پیروان او خروسیپیوس (Chrysippus) است که نزدیک ۲۷۷ پیش از مسیح زاده و در المپاد ۱۴۳ (۲۰۸ و ۲۰۴ پم) در ۷۳ سالگی درگذشت. از او دو گفتار مانده بود یکی درباره سرنوشت (ایمارمنوس) دومی درباره عنایت یا پیش‌بینی (پرونویاس). پیرو دیگر زنون پانایتوس (Panaetus) زاده در ۱۸۰ که او هم دفتری درباره قضا و قدر و درباره عنایت دارد (اندیشه خروسیپیوس) از برهیه ۴۰ و ۴۱ و از گولد Gould ۱۴۸ و ۱۵۶؛ از *الفلسفة الرواقیه عثمان امین* ۴۵ و ۴۶ و ۱۳۳ نیز ۱۵۰ و ۱۵۵ که سخن ابن رشد را در این باره آورده است).

باری گویا جابر نخستین کسی باشد که از نگارشهای اسکندر آگاه است و در *البحث* از «النفس والعقل والمعقول والعناية والرد علی نقد جالینوس لعلم ارسطوطاليس بان کل ما يتحرک فانما يتحرک عن محرک حرکه» و گویا هم از ماده والعدم او و هم از «المحرک الاول [لايتحرک]» جالینوس یاد کرده است، در فهرست حنین از این *المحرک الاول* جالینوس و در گفتار رزنتال درباره نسخه جارالله (ص ۱۸ ش IX8) از آن رد اسکندر بر جالینوس یاد شده است (سزگین ۱۷۲، ترجمه عربی ۲۳۹)، نیکولا رشر (N. Rescher) و م. ا. مارمورا (M. E.

Marmura این رد اسکندر را در حیدرآباد بی‌تاریخ و در لندن در ۱۹۷۱ چاپ کرده‌اند.

به نوشته زیمرن (Zimmermann) در ترجمه شرح العبارة فارابی (۲۵۶) سخن فارابی در این شرح (ص ۹۰ ش ۲۳) از عنایت با تدبیر اسکندر گرفته شده است.

گرهارد اندرس در فهرست نگارشهای یحیی بن عدی از عنایت اسکندر یاد کرده است.

در *انموذج العلوم گمنام سخنانی از اسکندر و بندی از عنایت او را دیده‌ام*. ابن‌میمون اسرائیلی قرطبی در *دلالة الحائرین* (۳: ۶-۸) از اسکندر و رساله تدبیر یا عنایت او یاد می‌کند (ص ۵۲۳ تا ۵۲۵ و ۵۳۵ چاپی). بدوی در *ترانسمیسیون* (ص ۹۶) و اشتاینشاید (بند ۲۸ ص ۹۵) از این نکته یاد کرده‌اند.

عبداللطیف بغدادی در *الهی یا علم مابعدالطبیعه* ارسطو که در ۲۴ فصل است در دو نسخه تیمورپاشا حکمه ۱۱۷ (دارالکتب مصر، ص ۱۶-۱۷۶) و جارالله ۱۲۷۹ گزیده‌ای از *مبادی‌الکل* اسکندر با عنوان *فی سریان القوه والنظام من‌المبدأ الاول* در فصل ۱۶ و *العناية* یا «کیفیه نفوذالتدبیر من‌العالم الاعلی الی‌العالم الادنی» در فصلهای ۱۷-۱۹ و بیست فصل *مبادی‌الالهیات* برقلس یا پرکلوس و پنج گفتار اسکندر: *الصورة لیست فی‌الهیولی محموله*، *استحالة‌المک.ن من‌الضد علی رأی ارسطو، العالم و احتیاج اجزائه الی‌التدبیر، القوه‌الاتیة من‌حرکة‌الجرم‌الشریف، ابطال‌انه‌لایکون‌شیء‌لا من‌شیء* در فصل ۲۰ گذارده است (دیباچه‌های آلمانی و عربی و انگلیسی

انگلیکانوی اوبرت Anglika Neuwirthe بر متن و ترجمه آلمانی *مقاله الکلام ارسطو، افلوپین عندالعرب بدوی ص ۵۵ و ۶۳ و ترانسمیسیون او ۹۶* .

باری در کاوش از پیش‌بینی یا عنایت از سرنوشت جهان و مردمی و خواست آزادانه او و از علیت و ناگزیری و ضرورت و قضا و قدر طبیعی و غایت هم سخن می‌رود چنانکه در دو گفتار سرنوشت و عنایت اسکندر می‌بینیم، و همچنین زمینه‌ای می‌شود برای جستجوی از بدی و شر و گزند در جهان و کار و کردار مردمی (عنایت ص ۳۱) چنانکه ابن‌سینا در *الهی شفاء* مقاله ۹ فصل ۶ «فصل فی العنایة» (ص ۴۱۴ چاپ مصر) و در *نجات* «فصل فی العنایة و بیان کیفیت دخول الشر فی القضاء الالهی» (الهی ص ۶۶۸) که هردو نزدیک به هم‌اند و ابن رشد در *تفسیر مابعد الطبیعة* (ص ۱۸۴ و ۱۸۵) یاد کرده‌اند. (دیباچه من بر نجات ۸۱ تا ۸۴، عثمان امین ۱۵۲-۱۵۴، برهیه ۴۴ و ۲۰۶، گولد ۱۵۶، فرهنگ فلسفی گواشن درباره قضا و قدر ص ۲۹۷ و ۳۰۵).

از سنجیدن سخنان ابن‌سینا و اسکندر برمی‌آید که او رساله عنایت وی را ندیده و به کوتاهی برگذارده و درباره شر و بدی هم نمی‌توان گفت که او از سرنوشت اسکندر آگاه بوده، چه آن به عربی درنیامده و شاید از سرچشمه‌های دیگری بهره برده است. قنواتی در ترجمه شفا، چیزی نیآورده است. هرتن در ترجمه آن از سخنان سن‌توماس و ارسطو در *اخلاق نیکوماخوس* (بند 112a) گواه آورده است. گواشن در ماهیت و وجود (۳۹۸) از بدی سخن داشته و در ص ۴۱۶ از بندی از *انثاد* (۲: ۷۱) یاد کرده است.

ارسطو در آغاز برهان (م اف ا) به گونه‌ای استدلال که با قیاس و استقراء و مثال و اضمار به کار رود چنانکه در برهان و جدل و خطابه و مطالعه می‌بینیم اشارت کرده است.

فارابی در آغاز برهان الاوسط یاد می‌کند از گفتگوی آموزشی و ستهندگی (مخاطبة التعليم والتعلم، والعناد البرهانی) و از گفت و شنید کسانی که در بررسی و استنباط همدستی و شرکت دارند، همچنین گفتگوی آمیخته با آزمایش علمی و دانشمندانه یا با فریبندگی.

ابن سینا در آغاز برهان *شفا* (م اف ا ص ۵۱ چاپ مصر) از قیاس: برهانی یقینی و جدلی مانده یقین و سوفیستیکی با فریب و خطابی با گمان و شعری با انگیزندگی یاد می‌کند. او در همین برهان منطق *شفا* (م اف ا ص ۳۱ ص ۵۷) گونه‌گون آموزشها و فراگیری‌ها را بدین روش برمی‌شمرد: صنعت و هنر و پیشه مانند درودگری و رنگرزی که با نمونه‌آموزی یا احتذاء است، آموزش با تلقین در فراگیری شعر و لغت با نوشتن یا اشارت، آموزش با هم‌سخنی با استاد و مشورت کردن در خوی‌ها و اخلاق که همان تأدیب باشد، آموزش با هم‌نشینی با استاد و پشت‌گرم بودن با او و خوی گرفتن با او و از او پیروی و تقلید نمودن، آموزش و فراگیری با آگاه شدن چنانکه در آزمایشهای روزانه زندگی می‌بینیم. همچنین گونه‌های دیگر که با آنها سر و کار داریم.

همچنین آموزش با اندیشه ذهنی که با قیاس و حد و تعریف همراه است. در اینجا ما با گونه‌گونی آموزش و فراگیری روبرو می‌شویم که در روش دانشمندان و دبیران زبان‌شناس و صوفیان می‌بینیم. می‌توان گفت که دانشمندان و فیلسوفان با آموزش ذهنی و دبیران با آموزش زبانی با گفت و شنود و بازگویی و

صوفیان به گفته ترکه خجندی در *مناهج* (ص ۴۰۲ نسخه مجلس) در پایان منهج سوم با تلقین و تنبیه سروکار دارند آن هم در دانش باطنی و شهودی نه در دانشهای متداول که آنان به گفته ابن خرقانی در *دستور الجمهور فی احوال ابی یزید طیفور* در داستان پنجم و هشتم مقدمه و در پایان کتاب دانش آشکار و ظاهر را با فراگیری از دانشمندان و بزرگان روزگار می آموزند و دانش باطنی را با آموزش خدایگانی فرا می گیرند و به زبان آنها به «علم لدنی» می رسند و در این جا همچون روش پیامبران دارند. و به گفته احمد حنبل شوریدگانی همچون بشر حافی خدای را بهتر می شناسند و بس، نه اینکه با دانشها آشنا باشند. از اینجاست که می بینیم بزرگانی همچون بایزید بسطامی و عین القضاة همدانی با بسیاری از دانشهای روزگار خود آشنا هستند. پیداست که نمی توان با هم نشینی با شوریدگان یا پیران ساده دل خام بیگانه از فرهنگ روزگار خود به این دانشهای ژرف و گسترده رسید.

باری اسکندر افرویدیسی هم در مقاله *فی انعکاس المقدمات ترجمه ابوعثمان دمشقی* (ص ۵۷-۵۹) چاپ بدوی در *شروح مفقوده فی الیونانیة* (از روی نسخه تاشکند) از قیاسهای برهانی فلسفی، جدلی ریاضی تدریجی، مناظری امتحانی یاد می کند که استدلال یا با قیاس برهانی همراه است یا روش تمرین ریاضی در آن هست و یا با گفتگو و آزمایش است.

از آموزش و هنر و خوی گیری که یاد کرده ایم ارسطو در آغاز فصل پنجم دفتر ثنای *متافیزیک* (بند 1047 b 30) گفته است که نیروی آفرینش در هر کاری یا مادرزادی و طباعی است و یا از روی عادت و خوی گیری و یا از راه آموزش و فراگیری چنانکه در نیروهای حس و خنیاگری و پیشه ها و هنرها می بینیم

(ترجمه: فرانسوی تریکو ۲: ۴۹۶ و انگلیسی ۱: ۴۴۳ و آلمانی ۲: ۱۱۲). ابن رشد در تفسیر *ما بعد الطبيعة* (ص ۱۱۴۸) از ترجمه عربی آن بهره برده و آن را گزارش داده است. ابن سینا در *الهی شفاء* مقاله ۴ فصل ۲ (ص ۱۷۶ چاپ مصر) در اینجا از «طباع و عادت و صناعة» یاد کرده و اتفاق و برخورد را بر آن افزوده است (ترجمه فرانسوی قنواتی ۱: ۲۱۹ و ۳۶۲ و آلمانی هرتن ۲۵۹).

پروکلوس (برقلس) در *ریشه‌های خداشناسی (عناصر الالهیات)* بند ۱۳ و ۱۵ یاد کرده است از اینکه هرکه در خود فرو رود و به اندرون خود باز گردد پرتو خرد را در آن می‌بیند و درمی‌یابد که او به خود پایدار است نه برای دیگری و از گوهر خویش آگاه است و گوهر وی از آن اوست نه دیگری. پس او گوهری است جدای از هر جسم جسمانی و خودروانی و جانی است. این اندیشه را در ترجمه فرانسوی تروئیار (ص ۷۰ و ۷۱) و ترجمه عربی همراه با آلمانی در کتاب اندرس (۲۶۰ و ۲۶۱) از همین دفتر پروکلوس می‌بینیم.

اسکندر افرویدیسی در مقاله *فی اثبات الصور الروحانية التي لاهيولى لها* (ص ۲۹۱ بدوی در *ارسطو عند العرب*) هم این را آورده است. ابن سینا در بند ۵۰ *المباحثات* (چاپ بدوی در همان دفتر ص ۱۳۳) هم گفته است «کل ما رجع علی ذاته فهو عقل...» پس باید او از اسکندر گرفته باشد چه او گویا پروکلوس را نمی‌شناسد.

صدرای شیرازی در *اسفار* (۸: ۲۷۰) و *المبدأ والمعاد* (ص ۲۸۸ چاپ دوم) دلیلی برای تجرد نفس که از مباحثات شیخ گرفته آورده است و در *مبدأ و معاد* گفته است که ارسطو در کتاب *النفس* دارد «کل من راجع الی ذاته فهو روحانی» و

این خود دلیلی است گسترده برای این گفتار او. صدرا هم گویا در اینجا به سخنان اسکندر و ابن سینا می‌نگرد نه به گفتار ارسطو. چنین بود نگاه کوتاهی که می‌توانستم به سخنان ابن سینا و اسکندر بکنم. امیدوارم در گفتار دیگری با دیدن همه نگارشهای ابن سینا بتوانم روشن سازم که او از اسکندر چه اندازه بهره برده است.